



بررسی شخصیت و عملکرد کاووس شاه کیانی از دیدگاه فردوسی و مورخین اسلامی

فاطمه معروفخانی^{۱*}، مسعود محمدی^۲، جواد سخا^۳

۱ دانشجوی دکتری تاریخ، گروه تاریخ، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران.

۲ دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه فرهنگیان، قزوین، ایران. نویسنده مسئول: masood.mohammadi93@yahoo.com

۳ استادیار، گروه تاریخ، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ‌ها	شخصیت کاووس در منابع، متلون و پیچیده است. منابع مختلف، روایات متعددی از زندگی، سلطنت و وقایع روزگار او به دست می‌دهند. در اوستا، نام او به دو صورت ضبط شده است: یکی «کوی اوسَدَن» (kavi-usadhan) و دیگری «اوسَن» (usan)، و در دینکرد «کی اُوس» آمده است. در اغلب منابع اسلامی، نام او «کاوس» ذکر شده است. وی فرزند کیکاوود است. در اوستا، او فرزند «کی آپیوه» معرفی شده که خود، فرزند کیکاوود بوده است؛ ولی در شاهنامه و دیگر منابع اسلامی، کیکاووس را فرزند کیکاوود دانسته‌اند. او یکی از مشهورترین شاهان کیانی است که در منابع، شباهت زیادی به نمرود دارد. داستان زندگی او سرشار از رویدادهای اساطیری و خیالی است؛ همچون پیروزی بر دیوان، مرگ فرزندش سیاوش به دست افراسیاب و متعاقب آن، جنگ‌های طولانی ایران و توران، کوشش بی‌ثمر برای رفتن به آسمان، رقابت با ایزدان و ... از دو سفر جنگی مصیبت‌باری که در شاهنامه و سایر منابع به او نسبت داده شده است، یکی سفر جنگی او به مازندران و دیگری مبارزه‌اش با شاه هاماوران است که هر دو به شکست و اسارت او می‌انجامد و در هر دو، با دخالت رستم جهان‌پهلوان، به خوشی پایان می‌یابد. در شاهنامه، کاووس بیش از هر پادشاه ایرانی، شخصیتی منفی دارد؛ در حالی که در اوستا، او بزرگ‌ترین و پرشکوه‌ترین شه‌ریار کیانی است. در منابع مورخان اسلامی نیز او به‌سان پادشاهی نیرومند و فاتح ذکر شده است. بررسی حوادثی که در دوران عمر ۱۵۰ ساله او رخ داده، و نیز نحوه برخوردش با وقایع گوناگون، پهلوانان، دربار، بزرگان و دشمنان ایران، و همچنین خلیقات وی در اوستا و منابع مورخان، مهم‌ترین مسأله این پژوهش است. نتیجه آن‌که، صرف‌نظر از اشتباهاتی که این پادشاه کیانی در برخورد با برخی مسائل در دوران سلطنت خود داشته است، به داوری اغلب مورخان، وی پادشاهی ممتاز از نظر فتوحات، خلق و خوی و کارهای گوناگون به شمار می‌آید؛ چرا که والاترین رویدادهای حماسی تاریخ اساطیری ایران در دوره پادشاهی او شکل گرفت و به سرانجام رسید.
واژگان کلیدی	
کیانیان	
کاووس	
فره ایزدی	
هاماوران	
توران	

استناد: معروفخانی، فاطمه، محمدی، مسعود، سخا، جواد (۱۴۰۳). بررسی شخصیت و عملکرد کاووس شاه کیانی از دیدگاه فردوسی و مورخین اسلامی. باستان‌شناسی ایران، ۱۴ (۲)، ۱۶۳ - ۱۷۴.

<https://doi.org/10.82101/AOI.2025.1198089>

© ۱۴۰۴ (۲۰۲۵) نویسندگان مقاله، نشریه باستان‌شناسی ایران، مجله دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر.



The Study of the Character and Deeds of Kay Kāvus, the Kayanian King, from the Perspective of Ferdowsi and Islamic Historians

Fatemeh Maroufkhani^{1*}, Masoud Mohammadi², Javad Sakha³

1. PhD Candidate in History, Department of History, Abhar Branch, Islamic Azad University, Abhar, Iran.
2. Associate Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Farhangian University, Qazvin, Iran. Corresponding Author: masood.mohammadi93@yahoo.com
3. Assistant Professor, Department of History, Abhar Branch, Islamic Azad University, Abhar, Iran.

Article Info

History

Received: Dec. 31, 2024

Accepted: March 18, 2025

Keywords

Kayanians

Kay Kāvus

Divine Glory (Khvarenah)

Hamavaran

Turan

Abstract

The character of Kay Kāvus in historical sources is variable and complex. Different sources present multiple accounts of his life, reign, and the events of his era. In the Avesta, his name appears in two forms: “Kavi Usadhan” (kavi-usadhan) and “Usan” (usan), while in the Denkard it is recorded as “Kay Ūs.” In most Islamic sources, his name is mentioned as “Kāvus.” He is described as the son of Kay Qobād. In the Avesta, however, he is introduced as the son of “Kay Āpiweh,” who himself is the son of Kay Qobād. In Shahnameh and other Islamic sources, Kay Kāvus is also regarded as the son of Kay Qobād. He is one of the most famous Kayanian kings and is often compared to Nimrod in various accounts. His life story is filled with mythical and legendary events, such as his victory over the divs (demons), the death of his son Siyāwush at the hands of Afrasiab, and the subsequent long wars between Iran and Turan, his futile attempt to ascend to the heavens, his rivalry with the gods, and more. Among the two calamitous military campaigns attributed to him in the Shahnameh and other sources, one is his campaign to Māzandarān, and the other is his battle against the king of Hamavaran—both of which end in his defeat and captivity, yet in both cases his fate turns for the better through the intervention of the world champion Rostam. In the Shahnameh, Kay Kāvus has a more negative character than any other Iranian king, whereas in the Avesta, he is portrayed as the greatest and most magnificent Kayanian monarch. In the works of Islamic historians, he is described as a powerful and victorious ruler. Examining the events that occurred during his 150-year lifetime, as well as his conduct toward various incidents, heroes, the royal court, nobles, and Iran’s enemies, along with his personality traits as reflected in the Avesta and historical accounts, forms the main subject of this study. In conclusion, regardless of the mistakes this Kayanian king made in dealing with certain matters during his reign, according to the judgment of most historians, he was an exceptional ruler in terms of conquests, temperament, and the variety of deeds he accomplished—since the greatest epic events in the legendary history of Iran took place and came to fruition during his reign.

Citation: Babayi oliai, A. (2025). The Study of the Character and Deeds of Kay Kāvus, the Kayanian King, from the Perspective of Ferdowsi and Islamic Historians. *Archaeology of Iran*, 14(2), 163-174.

<https://doi.org/10.82101/AOI.2025.1198089>

© 2025 Authors, *Archaeology of Iran*, Journal of Islamic Azad University, Shushtar Branch.

مقدمه

با کیانیان وارد دومین دوره بزرگ تاریخ ایران می‌شویم. در نخستین دوره، یعنی پیشدادیان، شاهان غالباً سرشت اساطیری دارند، در حالی که شاهان کیانی، از کی‌کواد (کیقباد) تا کیخسرو، گروه منسجمی را تشکیل می‌دهند که دارای ویژگی‌های یک دودمان هستند. عصر کیانیان، عصر پهلوانی ایران است. جنگ میان ایران و توران بخش بزرگی از تاریخ این سلسله را به خود اختصاص داده است؛ به همین دلیل ساسانیان عمداً خود را به کیانیان منتسب می‌کردند. در واقع، ساسانیان با بزرگ‌نمایی شاهان کیانی می‌کوشیدند سیاست ملی‌گرایی آنان را دنبال کرده و عظمت و شکوه شاهان کیانی را دوباره احیا کنند. آنان بر این باور بودند که وارثان امپراتوری پهناور کیانیان هستند؛ امپراتوری‌ای که اسکندر آن را تجزیه و غارت کرد.

اگرچه کیانیان دارای جزئیات اساطیری و داستان‌های خیالی هستند، اما عموماً بر این باورند که گزارش‌های موجود درباره آنان باید بر پایه‌ای از تاریخ باستان مردم اوستایی استوار باشد؛ بنابراین گمان می‌رود که با کیانیان از تاریخ عمدتاً اساطیری عبور کرده و وارد تاریخ افسانه‌ای می‌شویم. کریستن‌سن، نظر هرتسفلد را که سلسله کیانی از کیقباد تا کیخسرو (شاهان مذهبی) را رؤسای قبایل شرق دانسته و آنان را با پادشاهان ماد مقایسه کرده و نیز کوی ویشتناسپ (کی‌گشتاسپ) را معادل ویشتناسپ هخامنشی می‌داند – که زرتشت به دربار او می‌رود و مورد استقبال شاه قرار می‌گیرد – نمی‌پذیرد و معتقد است که کیانیان سلسله‌ای مستقل در شرق ایران بوده‌اند (کریستن‌سن، ۱۳۵۰: ۲).

کیانیان مردمی آریایی‌نژاد بودند که پس از کوچ از سرزمین اصلی خود، از دیگر هم‌نوعانشان جدا شده و در بخش شرق و شمال‌شرق ایران باستان، در اطراف بلخ و سیحون، ساکن شدند. دسته دیگری از این قوم به ناحیه هند و چین رفتند. در شاهنامه فردوسی، تاریخ جدایی این اقوام از زمان تقسیم‌بندی جهان توسط فریدون آغاز می‌شود؛ زمانی که روم و خاور را به سلم، چین را به تور و ایران را به ایرج بخشید. پس از پایان دوره کاملاً اساطیری شاهنامه، یعنی دوره پیشدادیان، وارد دوره کیانی می‌شویم. اینان در واقع شاهانی تاریخی بودند که گذر زمان، داستان‌های اساطیری، نقل شفاهی رویدادها و تأثیر داستان‌های سلسله‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی، واقعیت تاریخی آنان را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است.

شاهان کیانی نزد ایرانیان همچون پیامبران بنی‌اسرائیل نزد اقوام سامی تلقی شده‌اند. پس از سلطه اعراب بر ایران، داستان‌های ملی ایرانیان با قصص اقوام سامی درآمیخت. تاریخ سلسله کیانیان به سه دوره تقسیم می‌شود:

الف) از کیقباد (کی‌گواد) تا کیخسرو: این دوره با پادشاهی کیقباد آغاز و با ناپدید شدن کیخسرو پایان می‌یابد. ویژگی بارز این دوره، نبردهای طولانی ایران و توران است که با کشته شدن سیاوش، پسر کیکاووس، به دست افراسیاب و کین‌خواهی او توسط ایرانیان به اوج می‌رسد. شاهان نخستین کیانی غالباً سرشت اساطیری دارند. این بخش از تاریخ کیانیان، دوره حماسی این سلسله را تشکیل می‌دهد. داستان‌های این دوره عمدتاً به جنگ و هنرهای رزمی اختصاص دارد. شکل نبردها غالباً تن‌به‌تن است که در آن پهلوانان شایستگی خود را ثابت می‌کنند. دخالت نیروهای فوق‌طبیعی در پیروزی‌ها در این دوره کاملاً مشهود است.

ب) از لهراسب تا گشتاسپ: مرحله دوم شهریار کیانیان از پادشاهی لهراسب آغاز و تا پایان حکومت گشتاسپ ادامه می‌یابد. مهم‌ترین ویژگی این دوره، ظهور زرتشت و نبردهای گشتاسپ و پسرانش برای گسترش دین بهی است. این دوره را باید بخشی مستقل دانست.

ج) از بهمن تا اسکندر: این دوره از شاهنشاهی کیانیان را می‌توان بخش تاریخی همراه با خاطرات مبهم ایرانیان از دوره هخامنشی دانست. با آنکه خاطره هخامنشیان نزد ایرانیان تا حد زیادی از بین رفته بود، همچنان داستان‌هایی از آنان باقی مانده بود؛ مانند برخی روایات زندگی کوروش و اردشیر هخامنشی که به بهمن نسبت داده شده است.

کی‌کاووس دومین و نامدارترین شاه دوره نخست این سلسله است. بر پایه منابع دوره اسلامی، کاووس بر هفت کشور فرمان می‌راند و بر دیوان و آدیان مسلط بود. او بر فراز البرزکوه هفت کاخ ساخت. وی در اوج قدرت، فریفته دسایس دیوان شد و از روی غرور و خودخواهی، هوس پرواز به آسمان کرد، ولی سرانجامی شوم یافت. برخی مورخان در تاریخ تطبیقی، شخصیت و حوادث مربوط به کی‌کاووس را با نمرود مقایسه کرده و این دو را در غرور، ادعای خدایی و تلاش برای فتح آسمان یکسان دانسته‌اند. کی‌کاووس در اساطیر ایران، نماد قدرت فناپذیر است که در برابر قدرت جهان هیچ محسوب می‌شود. او ۱۵۰ سال سلطنت کرد.

و منابع پهلوی دیگر، شخصیت و جایگاه کاووس شاه را مورد ارزیابی قرار داده و ضمن اشاره به موفقیت‌های وی، به نقاط ضعف او نیز پرداخته است.

احسان یار شاطر نیز در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ ملی ایران» که در مجموعه «تاریخ ایران» پژوهش کمبریج (صص ۵۵-۵۶۱) به چاپ رسیده، ویژگی‌های اخلاقی، شیوه حکومت و جنگ‌های شاه کاووس را تحلیل کرده و او را شخصیتی «متلون و پیچیده» معرفی می‌کند. وی در این مقاله از منابعی همچون اوستا، منابع پهلوی و کتب مورخان اسلامی به‌ویژه شاهنامه بهره برده است.

در زمینه خصوصیات اخلاقی و ویژگی‌های شخصیتی، جلال خالقی در اثر ارزشمند خود تحت عنوان «گل رنج‌های کهن» (صص ۴۱۸-۴۱۲)، تصویری جالب ارائه می‌دهد و ضمن برشمردن نقاط قوت و ضعف این پادشاه، دوره حکومت او را از نظر هنرنمایی‌های رزمی پهلوانان ایرانی موفق ارزیابی می‌کند. همچنین محققینی همچون عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب «تاریخ مردم ایران»، داریوش گودرزی در مقاله «کاووس، اسطوره نیک یا بد»، محمود جعفری دهقی در مقاله «عروج کیکاووس بر آسمان» و دیگران به این شخصیت شگفت‌انگیز تاریخ کیانیان پرداخته‌اند که به جهت رعایت اختصار از ذکر همه آنان خودداری می‌شود.

نگارنده با مطالعه برخی از پژوهش‌های انجام شده و مراجعه به منابع اصلی، به‌ویژه منابع مورخان اسلامی و شاهنامه فردوسی، و با مقایسه مطالب آن‌ها، سعی کرده است زوایای مختلف شخصیتی و جایگاه این پادشاه نیرومند را در تاریخ کیانیان مورد بررسی قرار دهد؛ به‌ویژه از آن جهت که قضاوت مورخان اسلامی و فردوسی درباره کاووس شاه متفاوت و گاه متضاد است.

کیکاووس به روایت منابع تاریخی

منابع مختلف، روایات متعددی از زندگی، سلطنت و وقایع روزگار او ارائه می‌دهند. این تنوع روایت‌ها به‌ویژه درباره نام و نسب او مشهود است. نام او به صورت «کی اُس» (کی کاووس) که خود برگرفته از «کی‌کیاوس» است، آمده است. مسکویه رازی او را فرزند کی‌بنه، پسر کیقباد، ذکر کرده است که در بلخ مقیم شد (مسکویه رازی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۷۰).

«نام او در اوستا به صورت اوسن یا اوسَن آمده و در فارسی باید

در این پژوهش، به بررسی وقایع دوران حکومت این پادشاه کیانی و شخصیت او از دیدگاه منابع دوره اسلامی پرداخته می‌شود. فرضیه این تحقیق آن است که برخلاف تصویر منفی شاهنامه، اغلب مورخان دوره اسلامی نگرشی مثبت به شخصیت و وقایع دوره سلطنت کاووس داشته و او را مظهر قدرت و درایت در حکومت ستوده‌اند. نتیجه آنکه، صرف‌نظر از برخی نقاط ضعف این پادشاه کیانی، در دوران نسبتاً طولانی سلطنت او، قلمرو کیانیان به اوج وسعت رسید و با وجود پهلوانانی نامدار چون رستم و خاندان گودرز، ایران بر همه دشمنان خود در شرق و غرب غلبه یافت، چنان‌که اغلب مورخان اسلامی او را ستوده‌اند.

روش پژوهش

با توجه به این‌که پژوهش‌های تاریخی مبتنی بر اسناد و مدارکی است که از گذشته بر جای مانده، بدیهی است که اساس آن بیشتر بر مکتوبات استوار است. پژوهشگر با مراجعه به این مکتوبات و آثار مکتوب گذشتگان، داده‌های مورد نیاز خود را استخراج کرده و در فرایند تحقیق به‌کار می‌گیرد. در همین راستا، پژوهش حاضر با روشی توصیفی، تحلیلی و تبیینی، با بهره‌گیری از منابع دست اول و استفاده از پژوهش‌های نوین، نگاهی تازه به موضوع مورد بحث خواهد داشت. با توجه به اینکه بر خلاف دوره‌های ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی، دوره کیانی فاقد مدارک و منابع محسوس همچون آثار باستانی و دیگر شواهد مادی است، تکیه این پژوهش بر مکتوبات و منقولات است که در اوستا، خدای‌نامه‌ها و آثار مورخان دوره اسلامی ذکر شده‌اند. هدف این پژوهش بررسی بخشی مهم از تاریخ کیانیان، به‌ویژه دوران سلطنت کی‌کاووس شاه است؛ زیرا مورخان دوره اسلامی در خصوص شخصیت و عملکرد او، اطلاعاتی یکسان و هماهنگ ارائه نکرده‌اند. این پادشاه کیانی در اوستا چهره‌ای متفاوت از آنچه در متون فارسی میانه آمده، دارد و حتی دیدگاه فردوسی نیز در مقایسه با مورخان دوره اسلامی درباره او متفاوت است. از این رو، نگارنده می‌کوشد با ذکر تشابهات و تفاوت‌ها، پاسخی شایسته در زمینه شخصیت و عملکرد این پادشاه ارائه دهد.

پیشینه تحقیق

در پیشینه تحقیق باید گفت مورخینی همچون آرتور کریستن‌سن در کتاب «کیانیان» (صص ۱۲۲-۱۱۱)، با استناد به متون اوستا

اوس باشد. همچنین در فهرست اسامی قدیم ایرانی در طول تاریخ به اسم اوس برمی‌خوریم. کاووس اسمی است که با عنوان «کی» ترکیب یافته؛ اما یک بار دیگر نیز این عنوان به او افزوده شده و به صورت کی‌کاووس آمده است، بنابراین در نام کی‌کاووس دو بار کلمه «کی» وجود دارد» (پورداد، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۵).

در اوستا وی فرزند کی‌آپیوه و نوه کیقباد است که این نام گاه به صورت کی‌آپیوه یا کی‌آپیوه نیز نوشته شده است (رضی، ۱۳۷۹: ۴۴۸). طبری پدر او را کیسه ثبت کرده است (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۲۱) و بیرونی نیز او را پسر کینه بن کیقباد دانسته است (بیرونی، ۱۳۵۲، ص ۱۴۹). در فارسنامه، این سلسله به صورت کی‌کاووس بن کی‌ابنه بن کیقباد آمده است (ابن بلخی، ۱۳۴۶: ۶۵). ابن اثیر او را فرزند کی‌بنه می‌داند (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۷۹). در روایت فردوسی، بلعمی و ثعالی این سلسله نسب ساده شده و او بی‌واسطه فرزند کیقباد دانسته شده است (بلعمی، ۱۳۷۸: ۴۹۱؛ ثعالی، ۱۳۷۲: ۱۰۳). خواند میر نیز او را از صلب کیقباد می‌داند و از قول مؤلف مفاتیح‌العلوم، او را با لقب نمروند معرفی می‌کند (خواند میر، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۹۱).

در اوستا این شاه اساطیری بارها به نیکی یاد شده است: «فرکیانی نیرومند را می‌ستائیم که از آن ... کوی اوسدَن (کی‌کاووس) بود» (رضی، ۱۳۷۹: ۳۵۵، ۴۱۶، ۴۴۸ و صفحات دیگر).

«بنا بر نقل دینکرد، کی‌اوس (کی‌کاووس) بر هفت کشور پادشاهی یافت؛ در حالی که سلف او کی‌کواد و خلف او کی‌خسرو تنها پادشاهان ایران خوانده شده‌اند. این اشاره، تأییدی است بر تصریح یشت پنجم (بندهای ۴۵-۴۷) که می‌گوید کی‌آسن به بالاترین قدرت و تسلط بر تمام کشورها و بر آدمیان و دیوان پادشاهی می‌کرد و فرمان‌های او زودتر از گردش دست اجرا می‌شد» (کریستن‌سن، ۱۳۵۰؛ کیانیان، ص ۱۱۱).

«کاووس توانا در پای کوه آرزیفیه، صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش آورد و از وی خواست: «ای اردویسور اناهیتا! ای نیک! ای توان‌ترین، مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر همه دیوان و مردمان و جادوان و پریان و «کوی‌ها» و «گَرپ»‌های ستمکار چیرگی یابم.» اردویسور اناهیتا ... او را کامیابی بخشید» (پورداد، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۰۶).

طبری گزارش مختصری از وقایع روزگار کی‌کاووس آورده و بیشتر به داستان سیاوخش پرداخته است: «گویند روزی که کی‌کاووس به پادشاهی رسید، گفت: «خدا این زمین و مخلوق آن را به ما داد تا در کار اطاعت وی بکوشیم.» وی گروهی از بزرگان اطراف قلمرو خویش را کشت و کشور و رعیت را از دست‌اندازی دشمنان مصون داشت. اقامت کی‌کاووس در بلخ بود» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۲۱).

بلعمی درباره کی‌کاووس چنین می‌نویسد: «و ملک عجم همه او داشت و حد مشرق از سوی ترکستان افراسیاب داشت، و هرچه از پی آن بود، همه تا ناحیت حجاز و سبا و یمن و حد مغرب سلیمان را بود. این کی‌کاووس از سلیمان، دیوان خواست تا فرمان او برند و شهرها بنا کنند؛ بسوی او سلیمان دیوان را بر آن کار فرمانبردار ساخت. و هیچ ملکی بر او چیره نشد... و میان او و ترک، جیحون بود» (بلعمی، ۱۳۸۶: ۵۴۹).

گردیزی تاریخ کی‌کاووس را این‌گونه آغاز می‌کند: «چون کاووس به پادشاهی نشست، هفت کشور گرفت، همه پادشاهان روی زمین زیر فرمان او بودند، و سیرت‌های نیکو داشت و با مردمان معامله کرد، و نیکو رفت و رسم‌های نیکو آورد، و شهری بنا کرد از روی مشرق که آن را «کی‌کرد» نام نهاد، و هفت شهر دیگر ساخت و سمرقند را او بنا کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۴).

ابن بلخی درباره او روایت می‌کند که «... مقام به بلخ کرد برای دفع ترک و هیچ‌کس را «کی» (کاووس) به دشمنی نشناخت و زنده نگذاشت» (ابن بلخی، ۱۳۴۶: ۶۵). صاحب «مجمل‌التواریخ» حکومت او را ۱۵۰ سال ذکر کرده است (مجمل‌التواریخ و قصص، ۱۳۸۹: ۴۵).

در مقایسه میان منابع مختلف می‌توان گفت همه بر این اتفاق نظر دارند که آغاز کار کاووس همراه با دانایی، رونق و شکوه بوده است. گفته شده بردیوان فرمان می‌راند (مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۷۲).

بنا بر روایت سوتگر نسک، کی‌اوس در میاوه کوه البرز هفت کاخ ساخت که یکی از زر، دو کاخ از سیم، دو کاخ از پولاد و دو کاخ از بلور بود؛ و از همین دژ بود که دیوان مازندران را به بند افکند و از ویران کردن جهان باز داشت (نقل از کریستن‌سن، کیانیان، ص ۱۱۲). از تفسیر وندیداد، فرگرد دوم چنین برمی‌آید که جمشید و کی‌اوس هر دو جاویدان آفریده شده بودند، لیکن بر اثر گناهان خود فناپذیر شدند (همان، ۱۱۳).

کی کاووس به وسوسه اهریمن بر آن شد که چهار عقاب به چرخ‌ی بندق و با آن به آسمان رود:

«گرفتی زمین و آنچه بد کان تو / شود آسمان نیز در دام تو»

سفر به آسمان برای کاووس فرجام خوشی نداشت؛ او از آسمان سقوط کرد تا اینکه به یاری رستم و سایر پهلوانان ایرانی نجات یافت (یغمایی، ۱۳۷۰: ۱۵۴). وی تا آن حد با ایزدان و دیگر مقدسان ستیز کرد که فرّ خود را از دست داد.

جنگ مازندران به روایت تاریخ

از میان تمام تواریخ مورد استفاده، شاید تنها «زین‌الخبار» است که به مازندران اشاره می‌کند. اما گردیزی با ترکیب وقایعی از جنگ‌های مازندران و هاماوران، روایتی ناهمگون می‌آفریند: «کاووس به زمین مازندران رفت و جنگید با سمرین عتتر، بیشتر سپاه کیکاووس کشته شدند و به جادو گرفتار آمدند و در چاهی زندانی شدند؛ با طوس بن تور {نوذر} و گیو و بیژن فرزندان گودرز کشاورگان، و همه چشم کیکاووس نابینا شد. دختر سمر، سوداوه، چون کیکاووس را دید، خود را عرضه کرد که اگر مرا بپذیری، تو را از این محنت خلاص کنم. کیکاووس او را پذیرفت و عهد کرد که چون برود او را با خود ببرد. خبر به رستم بن دستان رسید و رستم با دوازده هزار مرد مسلح، بر اشتران نجیب سوار شده، از سیستان گذشت، از بیابان‌ها عبور کرد و از راه دریا به مازندران آمد که آن را یمن می‌نامیدند، حصار را محاصره کرد. نگاهبانان حصار جادوگران بودند، جادو کردند و ابر آمد و این زندانیان چاه نابینا شدند که شب را از روز تشخیص ندادند. رستم شمشیر کشید و بسیاری را کشت و حصار را بست؛ آن همه قوم را کور یافت، حیران شد. سوداوه گفت: جگر آن جادوگران را بسایند و آب آن را در چشمشان بچکانند. چنان کردند و همه چشم‌هاشان روشن شد و به ایران بازگشتند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۵ و ۴۶).

چنان‌که مشاهده می‌شود، برخی عناصر داستان بالا از وقایع جنگ مازندران گرفته شده‌اند، مانند محل رویدادها که مازندران است و به تعبیر گردیزی «یمن» نامیده شده است، همچنین کور شدن لشکریان کاووس توسط جادوگران و درمان این وضعیت با چکاندن خون جگر دیو سپید در چشم آنان، همگی اقتباسی از داستان جنگ مازندران است. این عناصر ضمن ترکیب با روایت جنگ هاماوران، منجر به خلق روایتی متفاوت توسط گردیزی شده است.

ثعالی نیز جنگ مازندران را در نوشته‌های خود ذکر نکرده، اما به نظر می‌رسد همانند گردیزی، عناصری از این داستان را در ابتدای جنگ یمن به کار برده است؛ بدین صورت که در آغاز این رویداد، دیوی خنیاگر از زیبایی‌های هاماوران سخن می‌گوید که با طبیعت مازندران هماهنگ‌تر است تا سرزمین خشک یمن (ثعالی، ص ۱۰۶). این مطلب در روایت جنگ یمن خواهد آمد. این موارد دوگانه باعث شده است که برخی محققان نظریاتی در این باره ارائه دهند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

جلال خالقی مطلق به نقل از اشپیگل می‌گوید: «از این دو روایت، جنگ مازندران روایت اصلی است و جنگ هاماوران تقلیدی از آن ساخته شده است... به نظر می‌رسد نظر اشپیگل درست باشد. اگر داستان هاماوران را اصلی بگیریم، این روایت تازه پس از تسخیر یمن در زمان خسرو انوشیروان ساخته شده است، در حالی که مازندران که در اصل به هند اطلاق می‌شد، در روایات ما کهن‌تر از یمن است. گذشته از این، روایت جنگ مازندران دارای عناصر افسانه‌ای بسیار کهن‌تری نسبت به روایت تاریخی‌گونه جنگ هاماوران است. همچنین سرود زیبایی‌های مازندران در آغاز داستان از زبان دیو خنیاگر که در غرّ السیر ثعالی، در آغاز روایت هاماوران آمده، با هند و حتی مازندران ایران سازگارتر است تا سرزمین خشک یمن. بنابراین روایت مازندران، روایت اصلی‌تر و کهن‌تر است... همچنین گردیزی در «زین‌الخبار» که مانند ثعالی و دیگر مورخان ایرانی و عرب، فقط همان روایت هاماوران را به طور خلاصه نقل کرده و از روایت مازندران و هفت‌خان رستم چیزی ندارد، محل وقایع را مازندران نامیده است، نه هاماوران یا یمن. منتها او در یک جا توضیح داده است که از راه دریا به مازندران آمدند که آن را یمن می‌نامیدند. یعنی روایت متأخرتر در زیر نام جغرافیایی روایت کهن‌تر نقل شده، ولی محل واقعی نام جغرافیایی کهن‌تر فراموش شده و با محل جغرافیایی جدید یکی گرفته شده است» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۴۱۶-۴۱۲).

تحقیق و نظر دیگر از احسان یار شاطر است. او می‌گوید: «از دو سفر جنگی مصیبت‌باری که در شاهنامه به پادشاهی کاووس نسبت داده می‌شود، سفر جنگی به مازندران بازتاب خاطره لشکرکشی ایرانیان به کشورهای همسایه است. محل اصلی سرزمینی که ایرانیان «مازندران» می‌خواندند و همچنین معنی این نام تا اندازه‌ای مبهم است. این نام در اصل به سرزمین دشمن با باورهای دینی متفاوت اطلاق می‌شد که ایرانیان در دوره افسانه‌ای

خود آن را می‌شناختند. کاربرد این نام برای طبرستان نسبتاً جدید است و احتمالاً تاریخ آن به اواخر دوره ساسانی می‌رسد. جغرافیانویسان نخستین اسلامی از آن یاد نکرده‌اند. محمد قزوینی در «مقدمه قدیم شاهنامه» می‌نویسد: «اینکه نام مازندران که ظاهراً معنی تحت‌اللفظی آن «دروازه یا دره غولان» است، از حیث محل آن تا حدودی مبهم بود. حکایت از آن دارد که این نام ظاهراً برای برخی از نواحی غربی از جمله سوریه و یمن نیز به کار می‌رود».

منشی‌زاده استدلال کرده است که مازندران موجود در حماسه ملی، در حقیقت به ناحیه‌ای شرقی در همسایگی هند یا در درون مرزهای آن اشاره دارد. دلیل عمده آن این است که نام دیوانی که رستم در طی مأموریت نجاش به مازندران شکست می‌دهد، یعنی ارژنگ، دیو سفید، سنجه، پولاد قندی و بید، عملاً از نام‌های پادشاهان پندوة یا اعیان و محتشمان ایشان، آنگونه که در مه‌بهاراته از آنان نام رفته، برگرفته شده‌اند.

اگر لشکرکشی‌های کاووس به مازندران و هاماوران به افسانه‌های کهن او تعلق داشته باشند، در این صورت منطقی است که صحنه رویدادها را در مشرق جست‌وجو کنیم و یکسان‌انگاری آنها با طبرستان و حمیر را به دوره‌ای متأخر نسبت دهیم. اگر این داستان‌ها از افسانه‌های رستم بیرون آمده باشند، باز هم خاستگاه سکایی افسانه‌های رستم به سود این نظر است که مازندران و هاماوران باید در نواحی افغانستان و شمال و غرب پاکستان جست‌وجو شوند؛ یعنی در جایی که قبایل سکایی بارها به آنجا دست انداخته‌اند. می‌توان تصور کرد که بعدها که مازندران را با طبرستان یکی دانستند، شماری از رویدادهای مربوط به دهاک، فریدون، منوچهر، رستم و دیگران به ناحیه اخیر انتقال یافته است» (یارشاطر، ۱۳۸۱: ۵۵۷).

فردوسی داستان سفر جنگی کاووس به مازندران را به تفصیل بیان کرده که خلاصه آن چنین است: کی‌کاووس فریب دیوان را می‌خورد و به رغم مخالفت پهلوانان و بزرگان، به‌ویژه زال و رستم، عازم مازندران می‌شود تا آنجا را فتح کرده و بر شاه مازندران پیروز شود. شاه مازندران از دیو سپید کمک می‌خواهد. دیو سپید جادو می‌کند و چشم‌های کاووس و همراهانش را تیره می‌سازد، لشکر ایران پراکنده و دچار اسارت شاه مازندران می‌شود. کاووس در این حال به یاد پندهای زال و بزرگان ایران می‌افتد و به آنان پیغام می‌فرستد و یاری می‌طلبد. زال رستم را به کمک کاووس

می‌فرستد. رستم دو راه پیش دارد: راهی دراز و امن که کاووس رفته و راهی کوتاه اما دشوار و پرخطر، پر از شیر، اژدها، دیو و جادو. رستم راه کوتاه اما پرخطر را انتخاب می‌کند و از هفت منزل می‌گذرد که در شاهنامه به «هفت خان رستم» معروف است.

- در خان نخست، رستم دمی می‌آساید، اما رخس باشیری نبرد سختی می‌کند و به زحمت رستم را نجات می‌دهد.
- در خان دوم، بیابان گرم و بی‌آب و علف را پشت سر می‌گذارد و با گرما و تشنگی مقابله می‌کند، از آفریدگار کمک می‌طلبد و به زودی میشی زیبا که آیتی ایزدی است از برابر او می‌گذرد و آبشخور را نشان می‌دهد.

- در خان سوم، رستم اژدهای نیرومندی را با کمک رخس می‌کشد.

- در خان چهارم، زنی جادوگر با صورتی زیبا قصد فریب رستم را دارد، اما او با هدایت یزدان آن زن را از میان برمی‌دارد.

- در خان پنجم، رستم در زمینی سرسبز استراحت می‌کند که دشتبان به او اعتراض می‌کند. رستم به قصد تنبیه، گوش‌های او را از بن می‌کند. دشتبان به «اولاد» سالار آن ناحیه شکایت می‌کند و اولاد با پهلوانانش به رستم حمله می‌کند. رستم آنها را شکست می‌دهد، ولی اولاد را نمی‌کشد به شرط اینکه محل زندگی دیو سپید و جایگاه کاووس را به او نشان دهد.

- در خان ششم، رستم با ارژنگ دیو مبارزه می‌کند و او را از پای درمی‌آورد، سپس به محل کاووس و لشکریان ایران می‌رسد. شادی ایرانیان در بند و کاووس برمی‌خیزد.

رستم ابتدا با راهنمایی اولاد به محل دیو سپید می‌رسد و مبارزه سختی می‌کند، دیو را شکست می‌دهد و جگرش را که داروی چشم‌های کاووس و لشکریانش است درمی‌آورد و بر چشم آنها می‌مالد تا بینایی‌شان بازگردد. سرانجام، رستم با شاه مازندران جنگ می‌کند و پیروز می‌شود و اولاد را که در تمامی مراحل به او کمک کرده، فرمانروای مازندران می‌سازد (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۴۶-۱۱۲).

جنگ یمن به روایت منابع تاریخی

اکثر تاریخ‌های مورد استفاده در این تحقیق، رخداد جنگ یمن را به تصویر کشیده‌اند و کم و بیش با اختلافاتی چند، مطالبی در این‌باره نوشته‌اند. این امر به دلیل رنگ و بوی تاریخی‌تر داستان است که به زعم این نویسندگان، حوادث در کشوری با اسم و رسم

تاریخی رخ داده است. شاید تنها در «اخبار الطوال» دینوری، ذکر از این جنگ نیامده باشد.

وجه مشترک تمام تواریخ در ذکر جنگ یمن این است که آن را از آخرین حوادث روزگار کیکاووس دانسته‌اند. این داستان حتی پس از واقعه سیاوش و پس از صعود کاووس به آسمان و سقوط او نیز ذکر شده است؛ به طوری که در این منابع، رستم پاداش خدمات خود را می‌گیرد و به زابلستان، مملکت خود بازمی‌گردد.

طبری درباره این جنگ چنین روایت می‌کند:

«سپاه برگرفت و به یمن رفت. ملک یمن مفلوج بود به دست و پا. کیکاووس آمد و حمیر بن قحطان نیز آمد و با لشکر عرب کیکاووس را شکست داد و اسیر کرد و در چاهی انداخت. سپس خبر به رستم رسید، لشکر فراوان آورد و با ملک یمن جنگ کرد و کیکاووس را آزاد ساخت. ملک یمن با سپاهی بسیار بیرون آمد و رستم به کیکاووس پیغام داد که من می‌ترسم اگر آنان را بکشم، تو را بکشند. کیکاووس گفت: «تو برای من نترس، هرچه توانی بکن.» رستم جنگید و ملک یمن را شکست داد و بسیاری از سپاهش را اسیر کرد. سپس مهتر یمن از رستم درخواست صلح کرد تا کیکاووس را آزاد کنند و صد بدره زر و سیصد بدره درم و هزار اسب تازی بدهد و رستم پذیرفت. کیکاووس را آوردند با آن مال و اسباب. رستم از آنجا بازگشت و به ایران آمد و کیکاووس را بر تخت نشاند» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۲۵-۴۲۴).

همین مورخ درباره شاه یمن چنین می‌نویسد:

«... در آن هنگام پادشاه یمن ذوالاذعار پسر ابرهه ذوالمنار، پسر رانش بود و چون به یمن رسید، ذوالاذعار با او مقابله کرد» (همان).

مسعودی بدون اشاره به فرود اجباری کاووس در یمن می‌گوید: کی کاووس به سوی یمن رفت و در جنگ با شمر بن فریقس، شاه یمن شکست خورد و در زندانی بسیار تنگ محبوس شد. دختر شمر که سعدی نام داشت، به او دل بست و در نهان طی چهار سالی که کیکاووس در زندان بود، به او نیکی کرد تا آنکه رستم با چهار هزار سپاهی از سیستان آمد و شاه یمن را شکست داد و کشت و کیکاووس را آزاد کرد و همراه سعدی به ایران بازگرداند (مسعودی، ج ۱، ۲۲۲).

مقدسی درباره این جنگ می‌گوید: «گویند کیکاووس پیروزمند و نیک‌روز بود و بر اثر پیروزی و نیک‌روزی که خداوند نصیبش کرده بود، خواست از آسمان آگاه شود. قصری را که در بابل بود بنا کرد

و بر آن صعود نمود. خداوند بر او خشم گرفت و او را ترک کرد تا آن رفعت و بلندی مقامش فرو کاسته شد و ناتوان گشت. خداوند فرشته‌ای فرستاد تا قصر او را با تازیانه‌ای آتش زند، قطعه‌قطعه و ویران کند. پادشاهان بر او عصیان کردند و او به جنگ پادشاه یمن رفت و با او پیکار کرد. او را محاصره کردند، اسیر گرفتند و در بند نهادند، چنان که یاد کردیم. این داستان آنگونه که روایت شده، مانند داستان نمروذ است. گویند رستم با گروه انبوهی از سیستان بیرون شد و از سیمرغ خواست تا با او همراه شود. سیمرغ پر خویش به او داد و گفت هر گاه نیازمند شدی آن را در آتش افکن، من در دم حاضر می‌شوم. رستم روانه شد تا به یمن رسید و با ایشان پیکار سختی کرد. گویند پادشاه حمیر جادوگر بود و به افسون، شهر خویش را بر داشت و میان آسمان و زمین معلق ساخت. رستم پر سیمرغ را در آتش افکند و در دم سیمرغ ظاهر شد و رستم را بر پشت خود سوار کرد. اسبش را با چنگ‌هایش گرفت و در آسمان پرواز کرد تا برابر شهر رسید و در حال که مثل رعد صدا می‌کرد بال گشود و بر شهر فرود آمد. رستم با ایشان پیکار عظیمی کرد، کیکاووس را از چاه بیرون آورد و سعدی (سودابه، همسر کیکاووس) را نیز همراه او از چاه نجات داد و هر دو را به بابل فرستاد» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۰۶-۵۰۵).

گردیزی جنگ مازندران و یمن را در روایتی واحد گزارش کرده و می‌گوید: «... به زمین مازندران رفت و با سمر بن عتتر حرب کرد. بیشتر از سپاه کیکاووس مردند و بر روی جادو گرفتار شدند، او را گرفتند و در چاهی بازداشتند با طوس بن تور (نوذر) و گیو و بیژن فرزندان گودرز، همه چشم کیکاووس نابینا شدند. دختر سمر، سوداوه، چون کیکاووس را دید، خود را به او عرضه کرد که اگر مرا بپذیری، ترا از این محنت خلاصی دهم. کیکاووس او را پذیرفت و عهد کرد که چون برود او را با خود ببرد. سپس خبرشان به رستم بن دستان رسید. رستم با دوازده هزار مرد مسلح، بر اشتران نجیب نشست و از سیستان رفت، بیابان گذراند و از راه دریا به مازندران آمد که آن را یمن گویند. قصد آن حصار کردند، نگاهبانان حصار جادوگران بودند و جادو کردند و ابری برآمد و این محبوسان چنان نابینا شدند که شب را از روز نشناختند. رستم شمشیر کشید و بسیاری را کشت و حصار بست و همه چشم‌ها روشن شد و به ایران باز آمدند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۶-۴۵).

مسعودی شرح این واقعه را چنین بیان می‌کند: «گویند نخستین کس از ملوک که مقیم بلخ شد و از عراق رفت، کیکاووس

فرصت یافت و به ایران لشکر کشید و همه جا را تباہ کرد و بر پایه سرشت بدی که داشت، به ویرانی کشور و آزار مردم پرداخت و دارایی‌ها را چپاول کرد و به ترکستان فرستاد، تا آنکه سرانجام رستم آماده فرونشاندن آتش برافروخته شد و از گزند بزرگ پیشگیری و به داد مردم رسید» (ثعالبی، ۱۳۷۲: ۱۰۷-۱۰۶).

«... چون رستم به نزدیکی یمن رسید ... ذوالاذعار را میان آزاد کردن کیکاووس و جنگیدن آزاد گذاشت. ذوالاذعار جنگ را برگزید و با سپاهی از مردان جنگی به سوی آنان آمد، ولی همین که سپاه انبوه ایرانیان را دید و شگفتی و نیرومندی و جنگ‌آزمایی رستم و فرخنده‌رایی او را شنید، به آشتی گردن نهاد. رستم نیز به پاس تندرستی کیکاووس و از بیم جان او نرمش نشان داد. پیوسته فرستادگانی میان آن دو در آمد و شد بودند تا بر آن شدند که ذوالاذعار، کیکاووس و توس و گیو و دیگر ایرانیان را از بند آزاد کند و دارایی‌ها را به آنان بازگرداند» (ثعالبی، ۱۳۷۲: ۱۱۶-۱۱۵).

در کل می‌توان گفت؛ صرف نظر از اینکه یمن و هاماوران کدام نقطه بوده‌اند، آنچه از روایات تاریخی برمی‌آید این است که کاوس شاه، علی‌رغم قدرت بلا منازعی که داشته، به دلیل سهل‌انگاری و بی‌خردی به جنگی که نیازی به آن نبوده کشیده شده و از قومی کوچک شکست می‌خورد. در اینجا رستم فرزند زال با هنر نمایی‌های رزمی خود وارد میدان شده و از اینجا به بعد قدرت شاهان کیانی تحت تأثیر درخشش شخصیت او تنزل پیدا می‌کند و نقش تعیین‌کننده‌ای در تاریخ ایران ایفا می‌کند، گرچه به جز فردوسی، مورخان دیگر بندرت به این جهان پهلوان ایرانی اشاره کرده‌اند.

کاخ کاووس و پرواز او به روایت منابع تاریخی

داستان کاخ کیکاووس و پرواز او به آسمان از جمله حکایات برجسته دوران پادشاهی کیکاووس است که اکثر تواریخ، اگرچه شرح نه چندان مفصلی از حوادث روزگار کاووس دارند، اما از ذکر آن چشم‌پوشی نکرده و کم و بیش به توصیف ویژگی‌های آن پرداخته‌اند.

ثعالبی داستان این کاخ را به صورت مختصر چنین بیان می‌کند: «و در شهر بابل، کوشکی بلند بر افراشت و از سنگ، آهن و روی و مس و سرب و نقره و طلا در آن خانه‌ها ساخت. برای آن کاخ از روم و هند و چین هدایا و مسکوکات آوردند.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۱۲) ولی داستان صعود او به آسمان را با تفصیل بیشتری

بود. وی از آن پس که به عراق نافرمانی خدا کرد و بنایی برای پیکار آسمان ساخت، رو به یمن نهاد. پادشاه وقت یمن که کیکاووس به جنگ او رفته بود، شمربن فریقس بود. شمر به مقابله او بیرون آمد، اسیرش گرفت و در زندانی بسیار تنگ محبوس کرد. دختر شمر که سعدی نام داشت، به او دل بست و نهان از پدر با او و همراهانش نیکی کرد. چهار سال در زندان بود تا رستم او را کشت و کیکاووس را رها نمود و به ملکش بازگرداند و سعدی نیز همراه وی بود که بر او تسلط یافت» (مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۲۲-۲۲۱).

ابن بلخی به نقل از تواریخ دیگر در این باره چنین می‌نویسد: «به عاقبت قصد یمن کرد، زیرا ذوالاذعار بن ابرهه ذی‌المنار که در آن عهد ملک یمن بود، دست درازی می‌کرد. کیکاووس خواست او را مالش دهد و چون به حدود یمن رسید، ذوالاذعار با لشکرهای بسیار پیش باز رفت و کیکاووس را گرفت و لشکرش را بغارت برد و شکست عظیمی بر ایشان آورد، قتل بسیار کرد و کیکاووس را در چاهی محبوس کرد و سنگ بزرگی بر سر چاه نهاد. مدتی ماند تا رستم دستان لشکر جمع کرد و به یمن رفت و کیکاووس را قهر از ایشان بست. به قول تواریخیان فرس، و تواریخیان عرب گفته‌اند چون رستم با لشکرها آنجا رفت، ذوالاذعار با لشکر خویش بیرون آمد و هر دو لشکر برابر یکدیگر فرود آمدند. پیرامون لشکرگاه‌ها خندق ساختند تا چندی برآمد و هر دو لشکر ستوه شدند، سپس صلح کردند و کیکاووس را باز دادند، به شرط آن که پس از آن قصد یمن نکند» (ابن بلخی، ۱۳۴۶: ۶۷).

ثعالبی این داستان را با تفصیل بیشتری نقل می‌کند و همان‌طور که در بحث جنگ مازندران آمد، توصیفات از زبان دیو خنیاگر درباره یمن بیان می‌کند و آن را سرزمینی خشک و بی‌آب و علف ذکر می‌کند که این مشخصات با سرزمین یمن سازگار است. به هر حال ثعالبی چنین می‌گوید: «نام شاه یمن به فارسی «شاه هاماروان» پادشاه حمیر است و به زبان تازی به او «ذوالاذعار» فرزند دومانر فرزند راثش می‌گفتند. او مردی بلندپایه، پرتوان و پادشاهی راستین نیرومند بود».

ثعالبی در ادامه از حمله افراسیاب به ایران نیز سخن می‌گوید: «چون گزارش رفتار کیکاووس با افزوده‌های نادرست درباره کشته شدن یا زنده بودن او پراکنده شد، ایران شهر به آشوب افتاد و آشوب همه جا را فراگرفت. زمینی از جای خود جنبید و اندام‌های کشور دچار بیماری شد و راه درمان دشوار گردید. مخالفان سر برآوردند و عرب به شورش برخاست. در این هنگام، افراسیاب

حصاری از نقره و حصاری از طلا به دور شهر برآورد و شیطان‌ها شهر را با همه چهارپا و خزینه و مال و مردم میان آسمان و زمین می‌بردند. چنان بود که کیکاووس می‌خورد و می‌نوشید اما به آبریزگاه نمی‌رفت. آنگاه خداوند عزوجل کسی برانگیخت که شهر کیکاووس را ویران کند و او به شیطان‌های خویش فرمان داد تا کسی را که آهنگ ویران کردن شهر داشت، دفع کنند اما نتوانستند و چون کیکاووس دید که شیطان‌ها تاب دفاع ندارند؛ سران آنها را کشت. کیکاووس پیوسته پیروز بود و با هر یک از پادشاهان در افتاد ظفر یافت و چنین بود تا از شوکت و ملک و توفیق مدام به اندیشه افتاد که به آسمان بالا رود. از هشام بن محمد کل بی روایت کرده‌اند که کیکاووس از خراسان به بابل آمد و گفت بر همه زمین تسلط یافته‌ام و باید کار آسمان و ستارگان و بالای آن را نیز بدانم و خدا نیرویی بدو داد که با کسان خود در هوا بالا رفت تا به ابرها رسیدند؛ آنگاه خدا نیرو از آنها گرفت و بیفتادند و هلاک شدند و او جان به در برد و آن روز به آبریز رفت و پادشاهی‌اش تباهی گرفت و زمین پراکنده شد و شاهان بسیار شدند که با آنها به پیکار بود و گاهی پیروز می‌شد و زمانی مغلوب» (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۲۴).

بلعمی نیز مطالب بالا را عیناً مانند منبع خود که تاریخ طبری است، بی‌کم و کاست و جابه‌جایی نقل کرده است، جز این که نام کاخ کاووس را «کی‌کرد» درج کرده است (بلعمی، ۱۳۸۶: ۵۵۴). گردیزی روایت ساده‌تری در این مورد نقل می‌کند بدین صورت که: «و کیکاووس بر نظام همی رفت، تا ابلیس او را از راه ببرد، و قصد آسمان کرد و صندوق ساخت، و وزیران و سالاران او را پند دادند، فرمان نبرد و بر هوا اندر رفتند و صندوق از آنجا فرو افتاد و دردمند شد و از آن کرده پشیمان شد و جامعه درشت پوشید و بر پلاس درشت نشست و هیچ نیز نخندید و سوی آسمان نگریست و گوشت نخورد و مجامعت نکرد و بسیار بگریست، بران کرده‌های خویش، و از آن پشیمانی خورد فراوان» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۴).

ابن بلخی نیز چنین گزارش می‌کند: «و در زمین بابل بنایی عظیم و بلند فرمود و آن بنا تل عرقوف است. و قومی گفته‌اند که آن بنا را به‌خاطر آن ساخت تا آنجا بر تخت نشیند، که چهار عقاب آن را برداشتند و بر هوا بردند. بعضی گویند که به نظاره آسمان می‌رود و این محال است؛ زیرا دیوانگان را مانند این صورت نبندد که هیچ‌کس از اهل این دنیا طاقت آن ندارد که از مکان و هوا بگذرد، اما این تل عرقوف او را ساخته است. و آن را «صرح» گویند

چنین توضیح می‌دهد: «... بار دیگر اهریمن بر گرده‌اش سوار گردید و او را از راه بیرون کرد تا خرد از کف داد و خودرأی گشت و حال بگردانید و با خویشان گفت: که خدا هستم و بر آن شد که بر آسمان بالا رود و از آسمان‌ها آگاهی یابد و آنجا را به زیر نگین خویش درآورد، چنان که با جنگ‌آوری‌های خویش پادشاه زمین گشته است. دستور داد چهار جوجه عقاب آوردند، آنها را تربیت کرد و غذا داد تا نیرومند شدند. آنگاه به بام کوشک آمد که بلندای آن چهار صد زراع بود و تخت سبک‌وزنی خواست و گفت تا به چهار گوشه تخت چهار نیزه ببندند و از سر هر نیزه گوشت پاره‌ای آویختند و پاهای چهار عقاب را به پایه‌های نیزه‌هایی که بر تخت استوار کرده بودند بستند. وی بر تخت نشست و با خویش سلاح برداشت. عقاب‌ها از روی بام به پرواز درآمدند و همچنان در فضا به بالا می‌کشیدند تا خود را به پاره‌های گوشت رساندند که در بالای سرشان آویخته بود، تا به دورترین جا، و میان زمین و آسمان رسیدند. چون عقاب‌ها گرسنه شدند و از پرواز فرو ماندند و خورشید بال‌های آنها بسوزاند، با تخت به زمین فرو افتادند و در سیراف، در بدترین جاها، فرود نشستند و کیکاووس فرو افتاد و از هوش رفت. اما خداوند هلاکش را اراده نکرده بود که در قضای الهی، زادن سیاوش از نسل او و زادن کیخسرو از سیاوش گذاشته بود تا افراسیاب را نابود کند» (همان، ۱۱۳-۱۱۲).

توصیف این کاخ در روایت مقدسی چنین است: «گویند کیکاووس پیروزمند و نیک‌روز بود و برای پیروزی و نیک‌روزی‌ای که خداوند نصیب او کرده بود، خواست که از آسمان آگاه شود. قصری را که در بابل است، بنا کرد و بر آن صعود کرد. خداوند بر او خشمگین شد و او را ترک کرد تا آن رفعت و بلندی مقامش فرو کاست و ناتوان شد و خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا قصر او را با تازیانه‌ای آتش زد و آن را قطعه‌قطعه و ویران کرد و پادشاهان بر او عصیان کردند» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۰۵).

روایت کاخ کیکاووس و پرواز او به آسمان در تاریخ الرسل و الملوک پس از داستان سیاوش و نخستین کین‌خواهی سیاوش آمده است؛ بدین صورت که: «گویند شیطان‌ها مطیع کیکاووس بودند و به پندار مطلعان اخبار سلف، شیطان‌ها به فرمان سلیمان پسر داود اطاعت وی می‌کردند. و کیکاووس فرمان داد تا شهری برای وی ساختند و آن را کیدر و به قولی قیق‌دور نام کرد و طول شهر چنانکه گفته‌اند؛ هشتصد فرسنگ بود و بگفت تا حصاری از سرب و حصاری از شبه و حصاری از مس و حصاری از سفال و

و عرب هر کجا که بلندی باشد آن را صرح گویند.» (ابن بلخی، ۱۳۵۲: ۶۵).

در یک جمع‌بندی باید گفت این اسطوره تحت تأثیر عوامل اجتماعی تغییر یافته و به دلیل نیاز مردم نسبت به برخی اساطیر دچار تحول و تغییر شده است؛ همچنین داوری مورخان نیز در مورد وی تحت تأثیر این تحولات قرار گرفته است. وی باوجود داشتن پهلوانانی سترگ در خدمت، با نابخردی‌ها و سبکسری‌های خود کشور را به سوی جنگ و ویرانی و تباہی سوق داد. دوره حکومت او نیز از فراز و فرودهای زیادی برخوردار بود. کیکاووس در نظر مورخان اسلامی پادشاهی موفق و مقتدر بود، گرچه فردوسی درباره او نظر دیگری دارد و او را پادشاهی مغرور، جاه‌طلب، متلون و بی‌تدبیر معرفی می‌کند.

نتیجه‌گیری

در شاهنامه، کیکاووس پسر کیکاووس ذکر شده است؛ در حالی که اغلب مورخان اسلامی او را نوه کیکاووس دانسته‌اند. کیکاووس پس از آنکه فریب دیوان را می‌خورد، با وجود مخالفت پهلوانان و بزرگان به ویژه زال، آهنگ جنگ مازندران می‌کند تا آنجا را فتح کند. شاه مازندران از دیو سپید کمک می‌طلبد. دیو سپید جادو می‌کند و چشمان کیکاووس و همراهانش را تیره و نابینا می‌سازد و لشکر ایران پراکنده و پریشان می‌شود. کیکاووس در این هنگام به یاد پندهای زال و بزرگان ایران می‌افتد و به رستم پیغام می‌فرستد تا او را یاری کند. زال نیز رستم را برای کمک به آنان روانه مازندران می‌کند. رستم پس از نبردهای سخت و شگفت‌انگیز و عبور از هفت منزل که به هفت خان معروف است، بر دیو سپید پیروز می‌شود و شاه را همراه با همراهانش نجات می‌دهد.

کاوس شاه با یکصد و پنجاه سال حکومت، قدرت و قلمرو وسیعی که در منابع به وی نسبت داده شده، از معروف‌ترین شاهان کیانی به شمار می‌رود. نگاهی به شخصیت و عملکرد وی سیمای دوگانه‌ای از او به دست می‌دهد. با بررسی سیر تحول شخصیت او از متون باستانی مانند اوستا و بند هشن تا شاهنامه فردوسی و منابع مورخان اسلامی، می‌توان نتیجه گرفت که این اسطوره تحت تأثیر عواملی همچون شرایط اجتماعی، تلقی مورخان، تغییرات اسطوره‌ای، نیاز مردم به برخی اساطیر، ادغام و جابه‌جایی با اسطوره‌های دیگر و نفوذ اساطیر ملل دیگر در گذر زمان دستخوش دگرگونی شده است. گاه از جایگاه خداگونه، آسمانی و

ارجمند خود به مرتبه پادشاهی سست‌عنصر، کم‌خرد و بی‌تدبیر تنزل یافته و علیرغم داشتن پهلوانانی سترگ، قلمروی وسیع و لشگری نیرومند، کشور را به سوی جنگ‌های بیهوده و ویرانی سوق می‌دهد، و زمانی به مثابه پادشاهی نیرومند جلوه می‌کند که وسیع‌ترین قلمرو ایران در زمان حکومت او تحقق یافته است.

با توجه به فرضیه مطرح شده در ابتدای پژوهش، باید گفت که علیرغم نکوهش کاوس شاه کیانی در شاهنامه، در اوستا به عنوان پادشاهی صاحب فره و فرهمند یاد شده و اغلب مورخان دوران اسلامی نیز به تبعیت از اوستا، او را شاهی مقتدر و شکوهمند دانسته‌اند. اما آنچه این پادشاه را با دیگر پادشاهان شاهنامه متمایز می‌کند، جلوه‌های متضاد شخصیتی اوست؛ از سویی پادشاهی اهورایی و دارنده فره ایزدی، اهل کاوش و نیایش، و از سوی دیگر دارای خویی اهریمنی، جنگ‌طلب و خودکامه. علیرغم نظر فردوسی درباره وی، مورخان او را به سبب قدرت و قلمرو وسیعش ستوده‌اند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۰). تاریخ کامل، ترجمه دکتر محمدحسین روحانی. تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن بلخی (۱۳۶۳). فارسنامه، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترنج و رینولد نیکلسون. تهران: نشر دنیا.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۸). تاریخ بلعمی، تکلمه و ترجمه طبری، به تصحیح محمد تقی بهار. تهران: انتشارات زوار.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲). آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: ابن سینا.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۷۷). یشت‌ها، به کوشش بهرام فره‌وشی، (ج ۱ و ۲). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ثعالی، ابومنصور عبدالملک (۱۳۷۲). شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غررالسیر)، پارسی‌گردان محمد روحانی. انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲). گل‌رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی. تهران: نشر مرکز.
- رضی، هاشم (۱۳۷۹). اوستا کهن‌ترین گنجینه مکتوب ایران باستان. تهران: بهجت.
- خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (۱۳۸۰). به اهتمام محمد دبیر سیاقی. تهران: خیام

- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲). تاریخ الرسل والملوک، (تاریخ طبری) (۱۴ جلدی)، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر.
- مسکویه رازی ابو علی (۱۳۶۹). تجارب الامم ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱. تهران: سروش.
- کریستن سن (۱۳۵۰). کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گردیزی، ابوسعیدعبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۴۷). تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مجله التواریخ و قصص (۱۳۸۹). تصحیح ملک الشعراء بهار، به اهتمام محمد رضانی. تهران: اساطیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۸۷). مروج الذهب و معادن-الجوهر (۲ جلدی)، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۹). التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- میر خواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود (۱۳۸۰). تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- یارشاطر، احسان و دیگران (۱۳۸۱). تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد سوم، قسمت اول، ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر، چ سوم.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵). شاهنامه، به کوشش حسینعلی یوسفی. تهران: یاس.